

فصل سیزدهم

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

باید همچون شمع‌ای که در تاریکی می‌سوزد
در راه عالی‌ترین هدف انسانیت سوخت
و تمام شد .

اعضای کمیته انقلاب هفته‌ای دو بار در قریه «ملاسرا»
نه کیلومتری رشت اجلاس نموده با تبادل نظر یکدیگر
تصمیمات مشترک می‌گرفتند ضمناً هر یک از اعضای کمیته
که مایل بودند دوستانشان را اعم از مسلح یا غیر مسلح با خود بیاورند همسرا
می‌آوردند برای کسانی که کارهای شخصی یا عمومی داشتند اینجامل ملاقات و
باصلاح امر و جای و رسم بیون بود .

بعمرزا خیر رسیده بود زمین یک توطئه‌ای برای درهم کوبیدنش در شرف
آماده شدن است و هدف این توطئه بدست گرفتن قدرت است شنیدن این خبر چه
اثری در مزاج شنونده دارد آنهم با تلفیق بحریانات مرکز . ناگفته پیداست
خاصه آنکه قرائن و شواهدی نیز سحت این مسئله را تایید مینمود .

عموغلی شنیده بود بفرماندهی ارتش سرخ گیلان دستور تلگرافی
رمز رسیده که چون او (عموغلی) با مقداری اسلحه و جواهر ، از روسیه فرار
کرده است بایستی وی را فوراً دستگیر و به روسیه بازگشت داد این خبر شکفت
انگیز در عین حال که تعجب‌آمیز بنظر میرسید ناراحت کننده نیز بود چه

عمو غلی بدون اجازه مقامات شوروی با ایران نیامده بود و همکاری وی با زعماء انقلاب مورد موافقت واقع شده و جای هیچگونه گفتگو نداشت اما رگود کارهای جاری انقلاب، او را کم کم متأثر و ناخشنود میساخت و این فکر را در او قوت میبخشید که پیشروی انقلاب یا ادامه اوضاع فعلی غیر ممکن است و پیشنهاد کناره گیری اش را مطرح ساخت و گفت راضی تر است که به تبریز برود و از آنجا شخصاً بشهیه مقدمات به پر دازد و نتایجی که از انقلاب منظور نظر است دست آورد اما کمینه با این پیشنهاد موافقت نکرد و وجودش را در گیلان ضروری تر میدانست .

محرور میشهای گوناگون و یأس از عدم موفقیت حالات مختلفه ی روانی در انسان پدید می آورد . عمو غلی ابتدا مکدر شد و گله گذاری آغاز نمود بعد متعیر شد و با اعتراض پرداخت سپس به نهیهدات پنهانی منوسل گردید و نا مرحد بدست گرفتن زمام قدرت پیش راند .

افرادی که مشغول بازارهای آشفته اند در مقام سودجویی بر آمدند و اختلافی سلیقه را به نفعی واقعی تبدیل ساختند تا حائی که بیزار عماء جنگل شکاف پیدا شد و شکاف ، مرحله به مرحله عمیق تر گردید . دور میر انقلاب ، با اصلاح سرشاخ شدند و در سحنه شطرنج سیاست بیگانه گریه کیش ، دادند و مخالفانشان نیز ضمن نقل قول ها و سخن چینی ها ، زیر آتش بدگمانی هیزم میگذاشتند و حواس باری کتندگان را از همه جهت پرت عبی کردند .

یکی از تصمیمات مخالفین ، اعزام حاجی احمد کسمائی با یک عده افراد مسلح از طهران به گیلان بود . تصمیم دیگر فرستادن میر ابی طالب و رحیم و شیشه بره ، که هر دو نفر از سرشناسان مشروطیت گیلان بودند . اینان مأموریت داشتند که با فکرو نقشه سردار محی و قوا اجرائی حاجی احمد و سید جلال چمنی (که شخص اخیر یکی از سردستگان جنگل و این زمان از میرزا حداد شده کوس لمن الملکی حیزد و بانیروی دولت نرد محبت می ساخت) با جنگل در آویزند و پشتوایش را بهر نقد بر ، از سحنه انقلاب گیلان بر اندازند . شیخ محمد علی قومنی (سابق الذکر) باین توطئه پیوسته بود . سردار محی در بحبوحه انقلاب مشاور احسان شد و او را با اتخاذ تصمیمات بیرویه و امید داشت تا جایی که مصداقه اموال مردم بدون اجازه او صورت میگرفت و او بود که احسان را در کپنه

توزی و عناد ورزی ترغیب مینمود و حال آنکه خدمات میرزا سردار محی در نهضت مشروطیت مشهود خاس و عام بود و اگر مقتضیات ایجاب میکرد کمک بی شائبه‌ای از طرف نامبرده با انقلاب گیلان بعمل آید روی سوابق مزبور ، میبایست قاعداً مشاور میرزا میشد نه عقل منفصل احسان و در هر حال ورود حضرات را محافل مطلع در این موقع باریک بنقشه میرزا کریم خان رشتی مربوط می‌دانستند و یکی از آن محافل شخص فرماندهی قواء سرخ (کیکالو) بود که حدس خود را در این زمینه برگیس دخترش (حسن مهری) اظهار داشته بود کیکالو با دستورهای رمزی که از مقامات شوروی دریافت میداشت حوادث جاری و یا در شرف وقوع را باشم نظامی و سیاسی تجزیه و تحلیل میکرد و روابط علت و معلولیشان را کشف مینمود .

کیکالو بعد از استحضار از آمدن حاجی احمد بشهوار همراه شصت تن افراد صلح ، دستور داد او را دستگیر نموده پرشت بیاورند و نفراتش را کلا خلع سلاح کنند - احسان که هیچگاه تمایلی بملاقات حاجی احمد نشان نمیداد حتی حاضر بود . دستور بدهد او را از درد زندگی راحت کنند با کمال تحجب در رشت از وی ملاقات نمود چه گفتگویی بین آنها ردوبدل شد بما پوشیده است همینقدر معلوم است که یکروز بعد از ملاقات احسان و حاجی احمد پیامی از میرزا رسید که پرسیده بود ، چه رمزی بر سر این بازگشت نهفته است ؟ معلوم شد نحت وزیر ایران سید ضیاء الدین طباطبائی بنویسه میرزا کریم خان رشتی مأموریت این چند نفر را تصویب کرده و وجه کافی در اختیارشان گذارده است .

بدینی اعضاء کمیته روز بروز نسبت بیکدیگر تشدید میشد تا جایی که ملیون ایران بوجود این اختلاف و توطئه آگاه شدند و سید محمد رضامساواتو میرزا طاهر تنکابنی و ادیب السلطنه سمعی پیامی بجنگل فرستاده و طرفین را به اتخاذ روش متین و عاقلانه نصیحت کردند و تصریح نمودند که اطاعت از تصمیمات کمیته همه افراد وابسته فرض است چنانچه حیدرخان عموغلی نظری غیر از این دارد بایستی خود را از عمر که کنار بکشد و راه بازگشت رادر پیش بگیرد و حتی تصمیم داشتند شخصاً بگیلان مسافرت نموده همین مسئله را حضوراً ابلاغ و تفهیم نمایند - مرحوم سید حسن مدرس نیز با پیامهای مکرر رش آمدن میرزا را

بپهران تأکید مینمود .

میرزا در یکی از جلسات خصوصی سران جنگل ، ضمن طرح همه‌ی این مسائل و گزارش جریان کار و اینکه يك تن از عمال توطئه را شخصاً در قومن از بین برده‌است اظهار عقیده میکند که باید تکلیف قطعی جنگل با این قبیل افراد یکسره شود .

در این حلسه که خطرناک‌ترین تصمیمات گرفته میشود قدردانم این است که معین‌الرغایا و اسمعیل جنگلی و کائوک‌آلمانی و عبدالحسین خان ثقفی و محمد علی پیر بااداری و عبدالحسین خان شغائی حضور داشته‌اند و رأی انفاقتشان بر این قرار میگیرد که اعضاء کمیته را گرفته و محاکمه کنند .

روز ۲۶ محرم ۱۳۴۰ قمری خالوقربان و سرخوش و عموغلی در ملاسرا حضور می‌یابند . محمدعلی (خامی) و میرزا محمود که در محله‌ای (گاریه) و کاس آقا حسام (خیاط) برای تجدید دیدار میرزا ، ملاسرا رفته منتظر ورودش می‌گردند . سعید محمد کرد و مصدر خالوقربان و چند نفر دیگر از کردها از راه رسیده همراه افراد مسلح دیگر . مشغول بصحبت میشوند که ناگهان واقعه‌ای که هیچکس انتظارش را نداشت ظهور میرسد یعنی غریو پیاپی شلیک تفنگ و مسلسل از اطراف برمیخیزد و عمارت کمیته را زیر آتش میگیرد .

از این واقعه غیرمترقب همه به‌بهت فرورفته و میدانند چه کنند معینا شلیک مهاجمین را به تیراندازی متقابل پاسخ میدهند خطر کم کم نزدیک و معلوم میشود هدف مهاجمین تنها همین خانه‌است معین‌الرغایا و اسمعیل جنگلی و کائوک‌آلمانی مأمور دستگیری کسانی هستند که امروز باید ملاسرا بیابند اما چرا باین طرز شروع کرده‌اند ؟

آیا راه آسانتری رای دستگیری چندتن ممدود وجود نداشت که باین طرز اقتضاح آمیز متوسل شوند ؟

از قیافه همگی وحشت و تعجب عیارید و علت این مهاجمه هنوز نتحقیق پیوسته بود .

قتار رفته‌رفته رو با افزایش تعداد مهاجمین نزدیک‌تر شدند و انفجار بمب و نارنجک‌های دستی ناپره قتال را گرم‌تر کرد . عمارت ملاسرا آتش زده شد و مهاجمین با مذاقین دست بیفته شدند کائوک‌آلمانی شخصاً سعید محمد کرد را با

پهلانچه از پای در آورد و چند کرد دیگر نیز بدانش قفس بر زمین شدند کاسه چشم همه‌ی جنگندگان ممر که بر از خون شده بود که در آن لحظات سخت بجز شبح مرگ هیچ چیز دیگر را تشخیص نمیداد - حالوقربان خود را از بالای عمارت پرت کرد و با اسلحه‌ای که داشت (عوزر) دفاع میمود - کاس آقا - سام و محمود کرد محله‌ای و محمدعلی خماسی نیز خود را از بالای عمارت سرریز انداختند سرخوش که کمی از پا عاجز بود نتوانست فرار کند و در میان شعله‌های آتش سوخت - نفس سیاه شده یک تن دیگر از کردها نیز - بعد از پاران - حریق بدست آمد - از مهاجم هم چند نفر مقتول و مجروح شدند - حیدرخان عمو غلی که از این واقعات زیاد دیده بود خود را نیاخت و فرار تا سیحان دود حتی با تصرف رودخانه نیز رسید لیکن در آنجا شناخته شد و دستگیر گردید - خالو قربان بعد از دفاع مختصر بتدریج در جنگل پناه برد و با دیدن دوسه شانه روز خود را در جنگل خاموشی ساخت و عاقبت برشت رسید - عمو غلی را همراه یک مجاهد و حسن رضائی و یکسوا فرستادند و چند روزی در کسما نگاهش داشتند اما از حق ملاقات محروم نبود - دوستانش بدیدنش میرفتند لیکن حردش نام نسبت بمیر را چیزی از وی نمی شنیدند - پس از نگهداری چند روز در کسما که جنگ بین جنگلی‌ها و کردها شدت یافت وی را بقه به مسجد پیش که محل کوچک دور افتاده‌ای میان جنگل‌های اشیوه تومسه کله است نزد طالش های البانی اتباع معین الرعا با گسیل داشتند مگر از امیر را شنیده شد که میگفت باید عمو غلی را محاکمه کرد اما روزگار فرست محاکمه هیچیک از دونفر را نداد -

هنگامیکه عمو غلی در کسما تحت نظر بود ناعه‌ای از **داداش بیگ** نام بختک رسیده که تقاضا داشت با حیدرخان ملاقات کند داداش بیگ که بود و چکاره بود آیا از اقوام عمو غلی و یا از دوستان روسیه‌ای بود بنگارتده مجهول است آنچه معلوم است این است که عبدالجس خان تقائی منظور از سرباز کردن داداش بیگ ، جواب نوشت که ملاقات نامرده مفذود نیست زیرا عمو غلی بعد از واقعه ملاسرادر موقعی که قصد داشت فرار کند بدست قراول کشته شده است بعداً از همین ناعه که امضاء «عبدالحسین» داشت و با نام عبدالحسین تقفی قابل اشتباه بود استفاده قتل عمو غلی بدست میرزا شده است در حالی که

هنگام تحریر آن نامه عمود علی رنده بود و در کسما نگاهداری میشد پدرش
معلوم نیست پاسخ مرحوم شفائی بدادش یک ، تفصیلی که فوقاً بیاز شده چه
انگیزهای داشته است .



آخرین تصویر میرزا کوچک
صومالیان با واقعه سلاسرا حاجی آخوند نماینده
محموس شیخ محمد خیابانی جنگل رسید و پیام
آن روحانی انقلابی را ابلاغ نمود پیام این روحانی
روشن فکر ، برقراری ارتباط قبا میں قیام آذربایجان و

نماینده شیخ
محمد خیابانی

گیلان و پیشروی بسوی هدف مشترك بود. فعالیت شیخ محمد خیابانی نیز در جهت ایجاد يك تحول اساسی در سیستم حکومتی ایران و رفع موانع آزادی دورمیزد و حصول چنین آرزویی را از طریق نزاکت بی‌نمر میدانست و چون بمسئله و افکار حکومت‌های وقت پی برده لذاتیل بهدف را جز از طریق انقلاب نمی‌جست نامبرده یکی از مخالفان سرسخت قرارداد و ثوق الدوله و یکی از سردان باشاهات و لیدر حزب «دموکرات» بود که به ملت‌محیوبینی که در تمام خطه آذربایجان داشت افراد پاکبازی بدو پیوسته و مسلحانه بدورش حلقه زده بودند و واحدهائی از ارتش دولت را نیز خلع سلاح نموده و مأمورین حکومت مرکزی را اخراج و آذربایجان را آزادستان نام نهاده برای هماهنگ شدن با پیشوای نهضت جنگل و تلاش مشترکشان در تغییر وضع و پیشروی بسوی طهران نماینده‌ای به جنگل فرستاده بود.

حاجی آخوند بعد از ابلاغ رسالت خود در وزیده، بمرض اسهال خونی مبتلا شد و بهمان مرض هم در گذشت و بملت‌گر فزاری جنگلی‌ها بیدار و واقعه سلا سرا امکان برقراری ارتباط مقدور نگشت.

نهضت خیابانی یا نجات‌مندی شد که نخست در بر وقت (مشیر الدوله پرنیا) حاجی‌مخبر السلطنه هدایت را برای دفع خیابانی به تبریز فرستاد و در مساعده ای که بین قواء طرفین در گرفت خیابانی مقتول گردید. در کشور ما معمول است که هر واقعه مهم سیاسی و اقتصادی را بانگلیسها منسوب میدارند و وقتی بدقت نگریسته میشود دم حروس نیز از گوشه عبا پیدا میشود.

در واقعه‌ی قتل خیابانی مسلماً انگلیسها بی‌دخالت نبوده‌اند کما اینکه در خاموش کردن سایر نهضت‌های ملی نیز دست داشته‌اند مؤید این گفتار اعتراف فونسل انگلیس مشهد است که در کتاب جنگ جهانی در ایران می‌نویسد: «نیروی اعزامی مرکز و افراد نیپ قزاق یا حمایت و پشتیبانی افراد انگلیسی و نوردیر فرس، شورشیان را وادار بفرار کردند».

واقعه سلا سرا طلبه یان جنگ هفت روزه بین جنگلیها
سلط شدن دولت از یکسو و کردها و روس‌ها از سوی دیگر گردید.
بر اوضاع نور محمد خان تهمتن (یکی از سر دسته های جنگل) برشت حمله برد و تافرق کار گذار که محل ثبت

استاد حالیه است پیش راند و کریم خان کرد و اتباهش را که در خانه قوام زاده سنگنی داشتند بیرون کرد .

نفرات علی دیلمی و عباس نیکوئی (بها در نظام) و نایب علی آقاخان

شهبندی و احمد علی خان و سید ابراهیم خان مشیری همراه جریک‌های صادق خان کوچکی و درویش علی خان در قسمت چهار سرا و سپیخان باقواء مخالف می‌حکیدند خالوقربان که عرسه را بخود تنگ دید همراه حاجی محمد جعفر کنگاوری نژاد سردار سپه (وزیر جنگ) رفته سلاح کمربش را باز و تسلیم شد وزیر جنگ ماوروش را باو رد کرد و درجه سرسنگی بوی داد و او و تمام همراهانش را باینده درخشان نوید داد .

با رشته سخن را در اینمورد به کلمل سالار نظام (سر لشکر کوبال متوفی) میدهم که آرمغان آجودان سردار سپه بود و تحت عنوان چگونه انقلاب ۳ میلان خاموش شد یادداشت‌های روزانه‌اش را در مجله ژاندارمری انتشار داد که بعداً در مجله خواندنیها از شماره ۶۸ الی ۷۴ سال دهم نقل شده است .

چهارشنبه ۱۹ میزان - جمعی از دشت آمده منتظر تشریف فرمائی

حضرت اشرف (مقصود سردار سپه است) بودند که اجازه تحصیل کنند خالوقربان که سرپرستی اکراد را داشت شرفیاب شود . . . بنده از طرف حضرت اشرف مأمور پذیرائی شدم حاجی محمد جعفر کنگاوری که جزء وزراء خالو قربان بودند صحت میکردند و اجازه برای خالوقربان گرفتند بعد از مدتی خالوقربان باینج درشکه که نزدیکان خود و چند نفر اهل رشت در آنها بودند وارد امامزاده هاشم شدند خالوقربان شرفیاب شد و ماوروش خود را نفدیم حضرت اشرف نمود حضرت ماوروش را گرفت و دوباره پس داد و فرمود من این ماوروش را بشما میدهم که بیکانه از شما نگیرد .

جمعه ۲۹ میزان - ساعت ده حضرت اشرف از امامزاده هاشم به

دو تنبیه بازاره تشریف فرما شدند میر پنج محمودخان و کلانترای اتان نظامی سفارت شوروی همراه بودند گزارش خود را مبسوطاً بمرکز رساندم میر پنج و کلانترای مأمور شدند برشت بروند و خالو را وادار به تأمل کنند تا اردو بشهر داخل شود مأمورین دو بعد از ظهر بهمراهی قونسول شوروی مراجعت کردند .

تذکر این مطلب ضرورت دارد که وزیر جنگ منماقب ورود برشت
 اعلامیه‌ای منتشر ساخت که ماحصلش چنین بود
 و تقریباً هفت سال است که جمعی غوغا طلب هستی این ایالت را بیاد داده
 و دولت را وادار باعزام قشون نموده‌اند. غوغا طلبان داخلی عملیات دولت را
 ناقص و بی نتیجه گذاردند تا جایی که مأمورین دولت با دادن تلفات زیاد مجبور
 بمقت نشینی شدند. یگانه تسلی خاطر م این بود که شما و خاندان شما را از
 جنگال غارتگران رهائی بخشیم. خانواده‌هایی که سالیان دراز در ناز و نعم
 زندگی گزیده و در یک طرفه‌العین بیک عائله بریشان روزگار تبدیل یافته‌ار
 نظر من محو و فراموش شدنی نبود. اکنون بشما مرده میدهم که نوحیات دولت
 آسایش شمارا در پرتو شمشیر من مقرر فرموده‌است. من یکسر بازم و بی نظیریت
 خود اطمینان دارم زیرا وظیفه‌ای که انجام میدهم مقدس است. شکر خدای را
 هنگامی قدم در مرکز ابالت شما میگذاهم که خیانت بنماگران در معرض تهدید
 قشون دلیر من واقع گشته‌است. اهالی کیلان باید بدانند که قسمت اعظم مصیبت
 های وارده بآنها در نتیجه دورویی بعضی از اهالی خود کیلان بوده‌است. اکنون
 موقع آنست که آسایش خود را فقط از طرف دولت انتظار داشته باشید. در
 اینموقع که دست نیرومند قشون دولت منرا همین را عقب رانده و در همه جا
 تعقیب خواهندشد بعهده شما است که مادر و معنای با قواء دولت کمک و عمرایی
 نموده از آزادی کنونی که لطف خداوند شما مقدر کرده استفاده نمایند. من
 بدرگاه خداوندی تقدیم شکر می‌نمایم که ورود مرا و سایر نجات جان و مال
 و ناموس شما قرار داده است.

اعلامیه دیگر مورخ ۲۹ میزان ۱۳۰۰ باعضاء ۱۰۰ جنگ رضامیتی
 براینکه چون امنیت کامل در قلمرو کیلان بر اثر جلاد و ورعادت قشون ظفر
 نمون حکمفرما گردیده اشخاصی که در ژوابای جنگل پراکنده‌اند نمیتوانند
 در نهایت امیدواری بمنازل و مساکنتشان برگردند و مادر که از کسی اقدام
 خلاف وظیفه‌موا تنظیم محلی مشاهده نشود بموجبه همین اعلام درامان خواهند بود.
 تذکر دیگر آنکه وجود اتاشه نظامی شوروی در بین قراقان دولتی و
 همکاری‌های سیمپانه‌اش با قواء دولت، هر گونه تشبیه‌ای را که تا این زمان وجود
 داشت بر طرف ساخت و سیاست جدید شوروی را از روی زستی که در خاموش
 ساختن انقلاب کیلان گرفته بودند نشان میداد.

شنبه ۲۲ میزان ۱۳۰۰ - ساعت ۳ بعد از نصف شب برای حرکت اردو با کلاتر اف بیرون آمدیم اردو به پیشروی شروع کرد .

پنجشنبه ۲۷ میزان ۱۳۰۰ - بهرامی آقای ساعد الملک حضور حضرت اشرف شرفیاب شدیم موافق مذاکراتی که قبلاً با قوسول شوروی و کلاتر اف شده بود پنج هزار تومان پول سفید تهیه کرده بودیم که حساب الامر بانرلی فرانسیم که تحت نظر احسان الله خان برای مراجعت پک‌عمده قفقاری که یمتوان محاهد آمده بودند برسد که هر چه زوتر بیاد کوبه برگردند .

دوشنبه ۱۳ قوس ۱۳۰۰ - کلنل حمید الله خان که با قوا و خالو قربان به آذربایجان حرکت کرده بود در آنجا یکی از نزدیکان خالو خالو قربان را کشت و متهمه اگر ادخا تمه پیدا کرد .

عبدالله مستوفی در نامه و افنه مر بود در تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه چنین نوشته است :

« خالو قربان موقمی که سید طه پسر شیخ عبدالله (یکی از همکاران سمیتقو) میخواست است سواران را از نخود دره ۱۲ فرسخی سندان به اشنو ببرد و باردوی سمیتقو ببیند و او و خالو محمد و خالو مراد و خالو کریم و سرهنگ روح الله خان جهانبانی بجلو گیری برخاسته بودند . اثر تیزی که بغلیش اصابت نمود کشته میشود . لیکن توضیح بدهم چه کسی گلوله را بغلیش جای داده است .

بعد از تسلیم شدن خالو قربان توبت به سید جلال چمنی رسید نامبرده جلوری که قبلاً دیدیم یکی از سردستان جنگل بود که دوست نفر محاهد تحت اخبار داشت و قادر بود دوست تن دیگر در مواقع ضرورت بپایین تعداد بیغزاید - سیدی برمنز و بیسواد اما بیباک و جنگجو بود و همین جهت همیشه برای میرزا ناز میگرد و حرفهای دروغوری میزد و میرزا بناچار از نظر شهادت و رشادتش تحمل مینمود و نازهایش را علیرغم میل باطنیش میخورد .

سید جلال چمنی پیش از واقعه ملاسرا و برای آنکه جدا شدنش را از جنگل توجیه کند تقاضای چهار هزار تومان وجه نقد و سدهار فشنکه نمود چون چنین مبلغی در اخبار جنگل نبود لذا بعلامت عسبان ، تمام نقاط گسکر را زیر مداخله اش گرفت و ما مورین جنگل را باز داشت نمود و موجودی سده ۱۰

را تصرف کرد و چون از کسانی بود که یکدگرگاه‌های محل، و قوف کامل داشت لذا مخالفتش حدی تلقی شد و سید محمد تولمی که او نیز یکی از سردستان جنگل بود بدقتش مأمور گردید اما قدری دیر شده بود زیرا سید جلال و سید یکی از نزدیکانش میر آقا شارمی کوشش داشت تسلیم دولت شود و با تسلیم خویش وجوه قابلی بچنگه آورد. از طرفی سید محمد تولمی احساس ناراحتی میکرد و از مغایله باوی پرهیز داشت و جریانات بعدی نشان داد که خود او در مقام کناره گیری و تسلیم شدن بقواء دولت بود بنابر این جنگلی‌ها مظلوم تهدید نشدن از پشت سر، در گرما گرم جنگ با روسها و کردها، محبور شدند از چهار سرا (نقله غریبی رشت) تا «اشکلن» عقب بنشینند.

کلنل سالار نظام در بادداشت ۵ عقرب ۱۳۰۰ خود چنین مینویسد:

سید محمد تولمی تسلیم شد - سید جلال هم آمد حسب الامر سه هزار تومان بمشارالیه دادم.

بدینال مذاکرات سدها در پیش با مقامات شوروی در طهران از طرف جنگل دو نفر دیگر (محمدی انشائی) و (میر صالح مظفرزاده) نیز به مرکز جهت مذاکره روانه شدند و آنها نیز از زحماتشان نتیجه‌ای نگرفته و کاری از پیش نبردند زیرا خلاصه گزارش‌های واسله این بود که موضع بکلی تغییر یافته است و با توافق سیاست‌های شمال و جنوب در امور راحه با ایران، باید کار انقلاب گیلانرا خاتمه یافته دانست.

نمایندگان جنگل علاوه بر مذاکره با سفیر شوروی با شخصیت‌های ملی ایرانی نیز ملاقات و گفتگو کردند ولی در هیچ حال و مقام گرمی از کارشان گشوده نگشت بسراغ قوام السلطنه (نخست وزیر) رفتند و او پاسخ داد که اختیاری در این زمینه ندارد و مسئله کوچک خان و جبهه جنگ شمال را باید با شخص سردار سپه حل نمود و چون سردار سپه در مرکز حضور نداشت و به جبهه رفته بود مدت‌ها با انتظار مراجعتش نشستند و در این فاصله وقایعی رخ داد که نه تنها ادبی ثمر بودن انتظارشان حکایت داشت بلکه علائم و آثار پایان داستان نهضت از لابلای پیش آمدهای مریوز بوضوح تمام خوانده میشد.

مناقضات تسلیم خالو قربان نیروی دولت بهرشت وارد

شد و جبهه را از کردها تحویل گرفت کلنل حبیب‌الله خان شببانی بعد از تحویل گرفتن جبهه فرماندهی جنگل اطلاع داد که دوزخ است قواء جنگل با نیروی

جنگل و سردار
سپه

دولت رو برو می‌باشند میرزا عبدالحسین خان شفاپی و میرزا محمدعلی خماسی
 مأمور شدند بر پشت رفته باور بر جنگه مذاکره کنند و عقیده اش را نسبت به جنگلی‌ها
 بنهمنند در تظلمه‌ای نزدیک سردارخانه فعلی رشت ملاقات نمایندگان اعزامی
 صورت گرفت بدین نحو که چشم‌های نمایندگان را در اولین پست می‌بندد و در آنجا
 (سردارخانه) باز می‌کنند .

پیش از آنکه سردار سپه پرستی بعمل آورد و با نمایندگان سر بورم حال
 معرفی بیشتر داده شود سر تیب جعفرقلی آقا و محمود آقا خان آبرم باخوننتو
 پر خاش آغاز سخن میکنند و دامنه مطلب را بنعدی جنگلی‌ها و غارت‌هایی که از
 طرف آنان روی داده است می‌کشایند و در نتیجه این مطالب بدشته سخن را از دهان
 بکدیگر می‌قاپند .



سردارخانه‌ها، القای و اراضی

بدنه سوچ ارجح بر آمد

فرمود سردار نعمت الله - نفر چهارم او انعامه و عمل مزدی

و هر یک به آفاکل محاهد مساشد

نمایندگان جنگل در پاسخ می‌گویند تمامی این اتهامات ناواردی اساس
 و غیر واقع‌اند - سردار سپه مذاکره کرده سپر رسد اگر این اتهامات می‌اساس

و غیر واقع اند پس امورشان از کجا میگذرد - جواب میشوند از در آمد خالصات. سؤال می کنند مگر در گیلان خالصه است جواب میشوند بلی همان املاکی که با چند اشرفی تملک شده اند و الان سیلینها ارزش دارند. سردار سپه میگوید مگر با این درآمدها دردی دوا میشود - جواب می گویند چرا نشود عشریه هم می گیریم که در حدود ماهی می چهل هزار تومان است سردار سپه سرش را بعلامت تصدیق بطرف مرتیبها خم میکند و میگوید صحیح است اداره میشوند و بلافاصله بطرف نمایندگان متوجه شده بالجن ملامی میگوید و تا اینجا اقدامات میرزا درست است و همعاش از روی کمال حسن نیت و ملت خواهی و وطن پرستی بوده است من شخصا مقام دولت ایران تصدیق میکنم که عملیات انقلابیون جنگل بنفع ملت و کشور ایران بوده که در روزهای باریک که کتلهای شایسته ای در جلو گیری از تعرض بیگانگان نموده اند و جای آن داشت که میرزا خود را بر گرمی رسانید و زمام امور را بدست میگرفت لیکن بعلمت دوری از مرکز توفیق نیافت اکنون من در مرکز قیام کرده و همکار منظور انقلابیون جنگل را تمهیب میکنم چنانچه میرزا بطهران رسیده بود می توانست جمیع منویاتش را اجرا کند اما من تا بحال یک قسمت از منویاتش را اجرا کرده ام و از این بعد نیز قسمت باقی را اجرا خواهم نمود حاضر شوید در این منظور مشترک را ما همکاری نمائید و به **فرج الله بهرامی دبیر اعظم** دستور می دهد که عن این بیانات را در نامه ذکر نماید .

سپس از نمایندگان میبرسد میرزا چند ساله است جواب میشوند ۴۵ ساله . به دبیر اعظم خطاباً می گوید بنویسید تقاضا دارم بیائید دست بدستم داده ایران را نجات دهید و توضیح میدهد که اگر بگویم استدعا می کنم مفهوم خوشی نخواهد داشت و ممکن است سوء تعبیر شود . نمایندگان حمل برای رساندن نامه مراجعت میکنند . ضمناً توافق میشود که جنگه ظرف ۴۸ ساعت منار که گردد از طرف جنگل **علی آقاخان و علی دیلمی** و از طرف دولت **حاجی علی خان** و دو افسر دیگر که در خط مقدم جبهه بودند قرارداد منار که را بست نمایندگی در **آتشکا** امضاء میکنند .

در روزی که جلسه سران جنگل برای مذاکره تشکیل می یابد و تصمیم میگیرند نامه ای از طرف میرزا به وزیر جنگ نوشته شود مشعر بر این که با

ملاحظه نامه مشروح و نویسی که در آن بملت ایران داده شده است مقدرات ملی خود را در این تاریخ بشما تفویض میکنم خوب است محلی را برای ملاقات و تبادل نظر و حسن تفاهم بیشتر تعیین نمایند. حامل نامه مزبور عبدالجسین خان شتانی و میرزا محمود کردمجلسه ای (کارنیه) بوده اند. و در جنگه ارد دریافت



سردار محمود کردمجلسه ای (کارنیه)
عسکری و آرسنه جنگلی

این نامه بی نهایت خوشحال و در جواب می نویسد من هم قلباً خود را بشما تسلیم می نمایم خوب است بشهر تشریف بیاورید که ملاقات حاصل شود و در محیط اسفا و صمیمیت بایکدیگر مذاکره نمایم. نمایندگان جنگل تذکر می دهند که اگر محل دیگری برای ملاقات تعیین شود اصلاح است و سردار سپه با این امر موافقت میکند و جمعه بازار را انتخاب می نماید. جلسه سران جنگل مجدداً بعد از مراجعت نمایندگان مزبور تشکیل و اکثریت رأی میدهند که به دنبال نامه اخیر بنا سخن اضافی دیگری بمیان آید و جمعه بازار هم محل مناسبی است معیناً از این احتیاط موافقت میشود که نامه سومی ارسال و سومه سرا را برای محل ملاقات پیشنهاد کنند.

نمایندگان جنگل سفارن بمسئوب برکت حرکت کرد و حرکت آمدن با واقعه ای شد که کمی بعد در مسوله روح داد تفصیل واقعه این است: در مانده بی روی قراق، آلوده حبه مسوله شمشکسی بود که بملک عدم اطلاع از تاریخ ۴۸ ساعته، عمیر که خواست از مسوله سرار بر شود در روز سوم، چبول با عده شصت نفری، میرزا نعمت الله البانی داماد معین الرعا، مواجه شد و بلاساعت زده خور کرد که در نتیجه آن سه نفر قراق و ۱۵ تن افر نظامی کشته شدند.

در ملاقات نمایندگان جنگل با وزیر جنگ معنی بر اینکه سومه سرا محل ملاقات باشد سردار سپه میگوید اگر واقعه علاوه بر اتفاق نیفتاده بود این پیشنهاد را با کمال میل قبول میکردم ولی وقتی خبر جنگ مسوله را به گزارش دادند فوق العاده عصبانی شد و نمایندگان جنگل دشنام داد و دست بازداشتشان را صادر کرد.

نمایندگان مزبور بلافاصله بازداشت شدند و مدت ها حتی بعد از پایتخت انقلاب در دست و نظیران زندانی بوده اند تا روزی که سردار سپه برای سرکشی به زندان رفت و آنها را در آنجا دیده و آزادشان نمود.

کلل سالار نظام در حوادث روز ۲۸ میزان ۱۳۰۰ خود چنین بنویسد و میرزا هاشم خان از جنگل مراجعت و گزارش داده است که میرزا توسط نمایندگان خود که برشت اعزام نمود میخواسته است عملیات اردو را ۴۸ ساعت بتأخیر اندازد و با این حیل خود موفق شده است قسمت شجسته

را که از ماسوله حرکت مینمود غافلگیر و تلفات سنگین وارد کرده است حضرت اشرف دستور دادند نمایندگان زندانی شوند.

قواء دولت بعد از محروح شدن شیخلسکی با عده بیشتری حمله ور میشوند و در نتیجه نعمت آلبانی و چند تن از افرادش بقتل میرسند عباس نیکوئی (بهادر نظام) بجانشینی نعمت الله آلبانی تعیین میشود وی که تازه از جبهه پسیخان از بیراهه خود راه دزدیده، رسانیده بود شبانه در راه گروهان خویش عازم ماسوله میگردد و پیشروی قزاقان را خنثی می نماید.

در آنوقت نشینی جنگلی ها از جبهه پسیخان تا «زیده» ازیم سید جلال، قواء دولت بدون جنگ نامحلی موسوم به «پشت سار» پیش میآیند و عبارات کسا (اقامتگاه جنگلی ها) را آتش میزنند که از آن جمله محل دیرستان شبانه روزی بود که مقدمات تأسیس فراهم شده بود اما در نتیجهی مذاکره و مکاتبه و ارسال رسل و رسائل، حکومتشان را همین اندازه محدود میکنند. واقعه ماسوله یکبار دیگر خستگان را تحریک و بدون اطلاع قبلی و با وجود آنکه با ۴۸ ساعت متنازه جنگ موافقت شده بود حمله عمومی ایشان را آغاز میکنند. نامه ای در این موقع از طرف میرزا پوربزرگ جنگ نوشته میشود که مضمون چند فقره اعتراض بود اول مراعات نشدن مقررات ۴۸ ساعت متنازه جنگ دوم حمله قواء قزاق به ماسوله - سوم توقیف نمایندگان جنگل.

این نامه بامیر موق (سپهبد نخجوان) رسید و او در جواب، شرح مبسوطی در پنج برگه به میرزا نوشته و اشاره بنامهائی کرد که از طرف جنگل بسید محمد تولمی به « نرگستان » و درویش علی خان کلاشمی به « جمعه بازار » و صادق خان کوچکی به « فومن » فرستاده شده و نتیجه میگیرد که شما با این نوشتجات، یک شخص دروغگو حساب آمده و در عین اینکه در مقام صلح سوار شدید چنین نامهائی بزرگستان خود مینویسید پس اگر فی الواقع و سمیانه حاضر بشلیم نشوید - قریباً مغلوب و سرکوب خواهید شد.

مضمون نامه های یاد شده این بود که میرزا به سردستان جنگل توصیه میکرد که محل خدمت خود را ترك نکنند اگر چه با وزیر جنگ در مذاکره سازش است شاید بتوان راه حل شرافتمندانه ای یافت لیکن دوستانش نباید غافل گیر شوند و پست های خود را بخاطر مذاکراتی که نتیجه اش نامعلوم است

از دست بدهند بلکه باید هر يك درمحل خود بحال آماده باش منتظر دستور باشند شاید لازم شود در مقابل قواء دولت ایستادگی کرد در اینصورت باید دستجات متعدد سیار تشکیل داد و راه پیشروی قواء دولت را بست و با حملات پی در پی در پشت جبهه، حواس عمده قوایا پرت کرد.

دستور مزبور را سید محمد نولمی هنگام تسلیمش بقواء دولت یعنی همان وقت که درویشعلی خان کلاشمی در جمعه بازار تسلیم میشد و به تشویق میرعباس جلیل زاده که در سابق یکی از یاران جنگل و اخیراً از مخالفین سرسخت شده بود بنظر امیر موقت رسانید.

کنل سالار نظام در یادداشت هفتم عقرب ۱۳۰۰ خود می نویسد:

«سید محمد نولمی دستور کتبی میرزا کوچک خان را آورده بود این دستور جواب مراسله جناب آقای امیر موقت بود که در دوم عقرب به میرزا کوچک خان نوشته بود تسلیم بشود میرزا کوچک خان دستور میداد قسمت های جنگل از هم سوا شوند بطور سیار و زبده - از روی دولتی را آن پشت بزنند - جدید کنند که مهمات اردو سبط شود - من جای خود را عوض کرده ام و نوشته ام که مراسلات را با رمز یگانه بنویسید.»

حضرت اشرف از این مراسله میرزا کوچک خان بی اندازه عصبانی شدند فوراً قرمان دادند فردا موافق دستور قبلی حمله عمومی شروع شود.

دیگر از این تاریخ بیعد نامه ای بین قواء دولت و جنگلی ها رد و بدل نشد و در روز بعد ناگهان از راه سیاه اصطلاح به اشکلن حمله شد و نفرات حیدرخان و قره خان دیلمانی که اینوقت مأموریت این نقطه را داشته اند با دادن تلفات عقب نشستند.

میرزا یوسف خان شبان شفی که مسلحینی در اطراف خود داشت ارتفاعات شفت را که امکان عبور جنگلی ها میرفت بکمک قواء دولت اشغال و همه معاير را تحت نظر گرفت.

سید جلال چمنی نیز هر گونه جنبش جنگلی ها را مراقبت و نظارت میکرد هنوز در روز از حمله «اشکلن» نگذشته بود که «زبده» مورد تعرض قرار گرفت و تصرف شد.

بعد از زنده نوبت به ماکلوان رسید جنگلی‌ها در کلمر بنشینست
تسیم گرفتند در ارتفاعات گسره موضع بگیرند و علی‌دیلمی را با نفراتش مأمور
نارنج کوه نمودند اما فرست مانند برق و باد اردست میرفت و نمان پتغ
سردار به سیر میکرد: قواء دولت، کلمر، را محاصره کرد و جنگ سختی
پیرامون این قریه در گرفت که نتیجتاً قواء جنگل متفرق و متلاشی گردید و
بدستجات جنده دسته پارتیرانی تسیم گشت و چون این وضع نیز قابل بقا و
دوام نبود لذا دسته دسته و بطور انفراد به اردوی دولت روی آورده و تسلیم میشدند.
کسانی هم که بجنگ و گریز می پرداختند روحیه منزلی داشتند - حملات
مداوم وی انتطاع که از شبوهای قدیم جنگ است و به موجب آن ندادن محال و
فرست خود آرائی محریف، توسعه میشود بنام معنی صورت میگرفت بطوری
که حتی اندیشه مقاومت عیس نبود جنگلی‌ها که در رأس خود فرمانده و سرپرستی
نداشتند و مقاومت دستجات پراکنده را بر فایده میدهند و سیاست مسالمت‌آمیز
دولت در مورد تسلیم شدگان، باینکه بعد از تحویل اسلحه کاری بآنها نخواهند
داشت متوق افراد و دستجات متفرق، تسلیم گردید بنحوی که بعد از چند روز،
جز افراد معدودی در اطراف میردا کسی باقی نماند.

چند تن از سر بازان انگلیس که هندی و مسلمان بودند و سابقاً بجنگل
پیوسته اظهار انقیاد میکردند از طرف قزاقها دستگیر و تسلیم مقامات انگلیسی
شدند و آنها هندی‌های مزبور را به بنیاد فرستاده و در آنجا آنها را بدار
آویختند.

دو تن از روسهای سفیدنام کولار و ژوزف که بجنگل پناهنده شده بودند
و شعبان خان جنگلی از طرف میرداماد مأمور حفاظتشان بود با سارت قواء دولت در
آمدند و فقط عده کمی توانستند از مناطق خطر، دور نقاط امن برسند و مصونیت
بدست آوردند سفارت ایران خیر زیر را در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۲۱ (۱۳ آبان
۱۳۰۰) بعنوان مرزده پروژنامه نایم فرستاد:

«دشمن منزلی که از طرف میرزا کوچک خان اشغال شده پس گرفته شده
و خالو قربان و خالو مراد که از عهدستان کوچک خان بودند با پیردان،
خود تسلیم نیروهای شاه شده و مورد عفو قرار گرفتند - خود کوچک،
و خان که بسیاری از سرداران و همراهانش کشته شده‌اند بکوهستان‌ها،

«فرار کرد و یکصد سیر و بسیاری غنایم خشکی از آن جمله چند توپ»
 «و مسلسل بجای گذارد و اکنون سر بازار شاه بدنبال او هستند»
 سر لشکر کوپال در حوادث شنبه ۹ عقرب ۱۳۰۰ چنین می نویسد:
 «حضرت اشرف فرمودند بعضی ها بر علیه اقدام من هستند و میخواهند»
 «با کوچک خان صلح کنم و از پیش روی صرف نظر نمایم و حال آنکه اردو»
 «موفقیت کامل بدست آورده فومن- لولمان- گوراب زرمخ را گرفته»
 «پیش میروند و چند نفر قراق زخمی است بعد از ظهر «ریدق» گرفته»
 «شد اردوی میرزا کوچکخان بکلی پربشان گشته است و بکومه»
 «پناه برده اند».

شنبه ۲۷ عقرب - امروز شایع شد که «میرزا کوچک خان در سیاهکل گرفتار شد ولی موضی بود تکذیب کرد».
 دوشنبه ۱۳ قوس (آذر) تلگراف رسید که میرزا کوچک خان میان بر قبا جان سپرده و سرش را بریده یار دو گام آورده با این خبر انقلاب گیلان پایان یافت.

آخرین نامه میرزا بتاريخ ۵ عقرب ۱۳۰۰ به میرزا آقاعربی بود.
 میرزا در این نامه گله داشت از ناپایداری بعضی از دوستان و اینکه امتحان بیوفایی داده اند او نوشت: با رویه ای که دشمنانمان در پیش گرفته اند شاید بتوانند بطور موقت یادائم توفیق حاصل کنند ولی انگاه من و همراهم بخداوند دادگری است که در بسیاری از این مهالك حفظ نموده است.

او افزود: افسوس میخورم که مردم ایران مرده پرستند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته اند البته بعد از محوما خواهند فهمید که بودایم و چه میخواستند

- ۱- رستاخیز ایران تألیف فتح اله اسعدیاری صفحه ۲۰
- ۲- شخص مزبور عباس نیکوئی (بهادر نظام) بود که آخرین بار ما او را در امانزاده ابراهیم شفت آنجا که خود بدستور میرزا یوسف خان شیخان تحت نظر بودیم دیدیم که شبانه با نفراتش که بیش از ۱۱ نفریانی نشانده بود عبور کرد و از آب سفید روده گلشت ولی در سیاهکل بجای کوچک خان گرفتار شد و سالها در طهران زندانی بود.

ایم وجه کرده‌ایم. اکنون منتظرند روز گاری را ببینند که از حمیتما اثری در میان نباشد اما وقتی از افکار و انتظاراتشان نتایج تلخ مشاهده کردند آنوقت استکه ندامت حاصل خواهند نمود و قدر و منزلت ما را خواهند دریافت.

آخرین جمله نامه مر بور چنین است: بلی آقای من امروز دشمنان ما را دزد و غارتگر خطاب میکنند و حال آنکه هیچ قسمی جز در راه آسایش و حفاظت مال و ناموس مردم برداشته‌ایم ما این اتهامات را میشنویم و حکمیت را بخواوند قادر و ساکم علی الاطلاق واگذار میکنیم.



اما آخرین دیدار میر را از همسرش بود او هنگام وداع از همسرش چنین گفت:

اوضاعمان از همه‌ی جهات معشوش و نامعلوم است خطر از هر سو احاطه مان نموده و در معرض طوفان حوادث قرار گرفته‌ایم حریمات آینده بقدر کفایت مهم و تارک بظن میر سرد و امکان این هست که باز تارک بیشتر شود و تو گناهی نداری چرا اینکه همسر من هستی و سر او در نیست بی سر پرست و بلا تکلیف بمانی و زندگی سیاه و بنیام شود با خدای نکرده در معرض خطر قرار بگیرد در حقیقت حیفاست که هنوز از گلستان زندگی کلی بچیده دچار خرابی حوادث شوی و از طراوت و جوانیت بی بهره بمانی درحالیکه (طلاق) حلال همه‌ی این مشکلات است و تو بعد از طلاق بحکم شرع و عرف مجاز خواهی بود خالوده نوینی را برای زندگی آینده‌ات بریزی.

همسرش گفت من این پیشنهاد را نمی‌پذیرم زیرا مایل نیستم بییمان شکنی و بی وفائی منم شوم قبول این تکلیف در حقیقت بمعنی تن در دادن به ملامت‌ها و سرزنش‌های مردم است. من اگر این پیشنهاد را بپذیرم مردم بمن چه خواهند گفت آیا نمی‌گویند هنگام خوشی و اقبال دور گار، با شوهرش ایاز بود اما زمان بروز مصیبت ناساز گشته است؟ نه نه تسلیم بچنین امری بمن گوار نیست من زن بی حقوقی نیستم و تو را هنوز روی پله شهرت و افتخار میبینم. درست است که بین زنان، افراد هوس باز و بییمان شکن نیر یافت میشود ولیکن اکثریت با افراد با گذشت و با حقیقت و با شخصیت است که لوح ضمیرشان از وسوسه‌های شیطانی پاک و موزن است من که میرا بفردانکیت آگاهم از آنچه بر من گذشته است تأسفی ندارم و با آنچه بمن وارد خواهد شد نیر راسیم زیرا بخدای عادل رموف توکل دارم و همه پستی‌ها

وبلند، بها و تحولات را از سر چشمه مشیت او میگیرم .

من با زندگی ساده و شرافتمند توأم با فقر و قناعت خو گرفتیم و چون آمیخته بریا و تسنّع نیست، آنرا محبوب و لذت بخش می شمارم و معتقدم که بهترین لذات جهان هستی، راحتی روح و آسایش وجدان است .

تو اگر زنده بمانی خدای بزرگ را سپاسگزار خواهی بود از اینکه بگالبدم روح تازه دمیده است اگر از پای در آئی که طلاق خدائی خود بخود جاری شده است . با این همه مجال است بیبوند دیگری در آیم و شخص دیگری را به همسری برگزینم و مطمئن خواهی بود که عهد خود را تائب گویم و ادا می کنم و داد این بگفت و های های گریست و اشک از دیدگانش جاری شد . میرزا از این حالت همسرش سخت متقلب و متاثر گردید و از او پوزش طلبید و با استعناش پرداخت و شخصیت و نجابتش را ستود و گفت در این ادب و انانیت را باید از طبقه شما آموخت در باره روح و قادتان از درک حقایق زندگی سرشار است و من زنی بنحایت سلامت نفس و قدرت فهم و درایت تو کمتر دیده ام تا اینکه دهقان زادمای پیش نستی معده ام اینم که در خلال گفته های حقایق غیر قابل انکاری نیفته است .

از اینکه وضع مادیم اجازه نداد که يك زندگی آسوده ای مطابق سلیقه فراهم کنم شرم منده ام و از اینکه در ستاند روزگار و دشواری های آورده بر من همچون کوه نایب و پایدار مانده و با این همه در راهی از غم خواری و بهر وجه نیک نکاست از تو سپاسگزارم معنی همسر و سر یک زندگی همین است نه آن سه بدو غم بعضی ها ادعا میکنند چه بسا زبان حیلی که بطلبه وار روی خود ستانی متغایر بستانی میشوند که از آنها بکلی غایبند و چه بسا زمان باز سازی که با داشتن همه ی سجایای اخلاقی ادعای نداری و با باره می کشند من نور انام يك از شرافتمند و انسانی که در درجه کمال است می ستایم و از داشتن چون نوع همسری که حقایق زندگی را با همان مقدار شعور دهقانیش درک میکند وجود من الم شاید این هم حیزه مشیت الهی باشد که امید و آرزوهای چندین ساله ام در بر تلی از حوادث و آلام زندگی مدفون شوند ولی این آخرین کلام را باید بدانی که چون همسرت درد نبود لاجرم از مال دنیا نیز چیزی نماند و خت خیلی چیزها در حقم گفته اند اما تو که از همسرت حتی برای روزگار نامعلوم و ابهام آمیز آینه های کوچکت را بذر خیره ای در اختیار نداری بهتر از هر کس دیگری میتوانی در باره ام قضاوت کنی من از تو را شیم که هیچگاه مرا مورد مواخذه و سرزنش درباره آنچه نداشتم قرار نداده

ای و از خدای بزرگ خواهانم که از این بزرگواری و کف نفس که مظهر تقوی و فضیلت است از تورا سی باشد تنها چیزی که از دارائی دنیا در اختیار دارم یک ساعت طلاست که یادگار هدیه انور پاشا است من اینک آنرا بتومی بخشم که هر وقت زنگش بسدا در آمد بخاطرات گذشته رجوع کنی و همسر آزرده و حسرت بر دل مانده را بیاد آوری! این بگفت و با جسمانی اشک آلوده از همسرش خدا حافظی نمود.

زن صدیق و یانقوی بهمان نحو که گفته بود به عهدش وفا کرد و پیشنهادهای مکرر از دواج را پس از پایان انقلاب که از طرف افسران قزاق بعمل میآمد یکی پس از دیگری رد نمود در حالیکه یادگار عزیز فراموش نشدنی همسرش (ساعت) تا آخرین دقیق زندگی او، بالای سرش زنگ میزد.

قواء متفرق جنگل تک تک و جوخه جوخه سوی اردوی دولت متوجه شده و تسلیم میگرددید کسانی هم که مقاومت نینموده یا کشته و یا دستگیر میشدند البته مقاومت در این لحظات بحرانی، تجسمی از یک نوع دیوانگی بود زیرا نه سازمانی باقی مانده و نه آسانی که با نجا پناهم برده شود و نه فرماندهی که از روی نوشته و تاکتیک صحیح، عملیات جنگی را اداره نماید روی متخنه از طرف اولیای دولتمبنی بر عفو تسلیم شدگان نیز دوران بلا تکلیفی وی و سازمانی افراد را بی پایان میرسانید.

سلطان عبدالحسین خان ثقفی فرمانده قواء جنگل که از تمامی قوایش جدا شده و چند روزی با میرزا در حال عقب نشینی و قرار بود دستگیر شد و طولی نکشید که پناهگاه و قار السلطنه و پیر بازاری و فخرائی (ابوالقاسم) و سایر سران غیر نظامی نیز در مرتفعات گلولونده رود کشف و حمله با سارت در آمدند و تحویل زندان شدند^۱ میرزا محمد علی خمایی نیز همراه نگارنده

۱- و قار السلطنه از اقامت در زمان مشروطیت است که در جنگهای قزوین و بارامک با نفاق پیرم و منتصر الدوله و مجاهدین گیلان شرکت داشت و متعاقب استقرار مشروطیت در حزب دموکرات شرکت فعالانه داشت سپس بحکم رفت و حکومت خاجال منصوب شد چندی که در داخله بود بعد از دستگیریش مدتها در زندان طهران بسربرد و محرومیت او را قیامت در رشت تا زمان خلع قاجاریه ادامه یافت در سالهای اخیر اثر شناسی رسمی شد گیلان بود مگر در چهره های درخشان مشروطیت و از عناصر خوشنام و معادی آزادی

دوازده قاعه قلعه رودخان (شفت) بدست فننگی‌های میرزا یوسف‌خان شبان دستگیر و بغیره شالما دامامزاده ابراهیم اعرام و نحت‌ظفر قرار گرفتیم - تنه‌سختن از معاریف جنگل (میرزا گناگوشه معین‌الرعا یا) باقی مانده بودند که قواء دولت تعقیبشان مینمود و این تنها از نظر آشنائی معین‌الرعا با معایر کوهها و گذرگاهها بود که دستگیریشان را بتأخیر نیانداخت. کبلا نقره پسر عسوی معین‌الرعا یا) که اوتیز در کوه‌بیمائی و شناسائی کوره راه‌های محلی دست گمی از معین‌الرعا یا) نداشت و بعین منظور بخدمت وزیر جنگ (سردار سپه) در آمده بود برای عمو داده پیغام فرستاد که راهها همه بسته اند و داستان با بحر رسیده و چنانچه تسلیم شود جانش در امان است و او قول میدهد نگذارد موئی از سر وی کم شود زیر اعنایت سردار سپه مانند ما بر روی سرش سابه افکنده است و درخواست های او را با کمال میل می‌پذیرد در غیر این صورت جز تسلیم بسر نوشت، راه و چاره‌ای باقی نمی‌ماند و دستور داد که اگر با این پیشنهاد موافق است از همراهانش جدا شود - معین‌الرعا یا) تردید داشت که این تکلیف را رد کند یا بپذیرد زیرا اتخاذ تصمیم را نسبت به ریگ از دو وجه، عنطقی و عاقلانه نمودید و سرانجام بعد از مدتها تفکر و عطا لیه در اطراف و حواصط کار، بالاخره خب حیات پوی غلبه نمود و بامید این که بحتمل صدی بیست این پیغام صحیح و مفروض بحقیقت باشد آنرا پذیرفت و به بهانه این که همراهانش را کم کرده است از دویز رفیق همراهش جدا شد و با کبلا نقره ملاقات نمود و بدستور وی ناهای به یوسف خان شبان نوشت و حاضر بودنش را به تسلیم و تحویل تمامی قورخانه جنگل اعلام داشت. این تقاضای درنگ مورد قبول سردار سپه واقع شد و آلیانی تمامی قورخانه جنگل را که تنها او میدانست کجا است بی‌کم و کاست تحویل نمود میرزا و هوشنگ هم چنان در حرکت بوده و بمنظور رفتن بخلخال متوجه عظمت خانم فولادلو شدند .

نعمت‌اله خان ملائی صدر کورچک‌خان آخرین کسی بود که در بسکی از واقعات تیر خورده کشته میشود و منش او را قزاقها جهت سرغام السلطنه بماسال میفرستند و پیغام میدهند که میرزا متوجه گبلوان است عدمایر افر سید تماماً منع عبورش باشند و امیر مقتدر محمد خان سالار شجاع را با یکصد سواراً مور این راه بندی می‌نماید. عظمت خانم خلخالی (خواهر امیر عشایر شاطرانلو) بمعص شنیدن این خبر که میرزا کو ملک‌خان آهنگ خلخال نموده و قصد آمدن بر دوی را دارد

با همه‌ی مخاطراتی را که پیش‌بینی میکرد حاکم سرشد چند صد تن سوار بر سرگرد می‌قلیچ‌خان شاهسون بیست‌وازش نفرستد تا اینکه او را سلامت و عزت تمام بمقتد برسانند اما متأسفانه کمی دیر شده بود میرداو هوشنگ دچار خشم طبیعت گردیده و با حملات بیرحمانه‌ی بوران و طوفان میارزه میکردند و سرانجام زیر ضربات خردکننده سرما از پای درآمدند .

چند بار میرزا کوشید رفیق راه و یار غارش را که رسایت نمیداد او را تنها بگذارد و قول داده بود تا او پسین لحظات زندگی، با وی همراه باشد، از منطقه خطر برهانند و رفیق و امانده‌اش را که از لحاظ وفاداری و فداکاری، يك آدم نمونه است به آبادی برساند و لذا او را بدوش کشید و بدون توجه بحاصل عمل خود، يك چند قدم او را با خود برد، بکجا؟ بنقطه نامعلوم - آنجائی که خود نمیدانست کجا است یعنی بطرف سر نوشت .

اما چه سود که خود بی‌رمق و بی‌طاقت بود و نیروی حرکت برایش باقی نمانده را بواسطی از فرط ناتوانی ست و تمام اعضای او تشنج و قشع‌یریه فرا گرفته بود . سربان نفس کم کم کند و کند تر میشد اما معزش همچنان فعال بود و بجایه ایران و آینه‌کزود می‌اندیشید چه باید کرد ؟

عینجان احساسات مادام که در نهاد افراد بشر مشتمکن است او را همچنان اعمال شکر ف که نموداری از تجسم انسانیت است وامیدارد .
آیا دوست مردی را بچنین حال اسف اشتمال در میان برف و بوران تنها گذاشت ؟ پس حسرت‌دردی و شفقت بکجا رفت .

آیا ترك يك يار، هربان و بیرون کشیدن گلیم خویش (به تنهایی) گناه نابخودتی نیست ؟ غرائز و احساسات بشر دوستانه چه فتوی میدهند ؟ مگر دلها از صحبت بنوع حالی شده است که در اینگونه ماجراها ساکت و بی تفاوت باشیم ؟ اینجا است که عظمت روح و صفای دل افراد، در بوته آزمایش قرار میگیرد و شرف و فضیلت ، ماهیت وجود خود را نشان میدهند .

آه خداوند ! کسی نیست این مرد آواره از وطن - این آلمانی نگون حت ایران خواهر که علامت مرگ بر پیشانی‌ش نقش بسته است بنقطه امنی برساند بمن از نجات او منت نهد ؟ آیا او هم مانند من محکوم است که حسرت خوشبختی برانبان و آزادی و آبادی این کشور کهن سال را با خود بگورببرد ؟

باد همچنان سیلی های سخت بر خسار این دو مرد مسافر مینواخت و آنان را لحظه بلحظه بی طاقت تر میکرد کسی چه میدانند که این دو موجود مایوس و از تاب و توان افتاده ، در این لحظات سخت چهارز و نیازی باهم داشته اند آنچه محقق است این است که بعد از نگاه سردی بسوی آسمان و بر آوردن آه تلخی از ته دل ، سرهایشان روی شانه ها خم شد و پلکهای چشمشان سنگینی نمود و نبض و قلب از حرکت بازماند و توده های عظیم برف سرانجام تن بیخ زده شان را بکام خود فرو کشید .

گرم نام کرد (مکاری) که از خلخال عازم گیلان بود سعی داشت با احتیاط از صدمه طوفان پسر عت از گدوگ بگذرد در مسیرش ، کسی دورتر از جاده معمولی ، جنبش هایی را در میان برف ملاحظه نمود و تصور و برودن با حیوانات غیر اهلی لغتی با آنها دقیق شد تا به بیند با عبودش از گردنه « گیلوان » چه عکس العمل هایی از خود بروز میدهند یا آخره حس کنجکاو و ادارش کرد از مرکوب پیاده شود و آنها را از نزدیک مورد ملاحظه قرار دهد در این هنگام با کمال حیرت مشاهده نمود که جنبندگان مزبور دوتن از ابناء خود او بودند دوتن از افراد سرشناس که دست تقدیر و گردش روزگار گذارشان را باین مرحله کشانیده است . با تفرس در وجنات آنها یکی را بزودی شناخت و بشدت متأثر شد از این که چرا آنهاست و کومک و یاری که بتواند بوظائف انسانی خود قیام نماید ندارد یا این همه ، همان کسی را که میشناخت بپل کرد ، ماساز دادحرف زد چند دانه سنج در دهانش نهاد ولی همه این کارها بی نتیجه و بی حاصل بود شعله زندگی هوشنگ خاموش شده و میرزا نیز جان بجان آفرین تسلیم کرده بود ، مکاری بحله بسوی دخانقاه دويد تا مردم قریه را برای نجاتشان بیاری بطلبد و اهالی قریه بسجود استحضار از چگونگی امر ، علی رغم طوفان و تفرش و عدا سهای باد و نزول بی انقطاع برف ، بحمل هجوم بردند و تن بیخ زده هر دو نفر را بقریه آوردند اما همه چیز پایان یافته و مرغ روحشان پرواز نموده بجانب ابدیت شتافته بود .

خیر فوت میرزا که دوستانش را متأثر و دشمنانش را شاد میساخت در یک زمان کوتاه ، بهمجا منتشر شد و از آن جمله بگوش محمدخان سالار شجاع برادر امیر مقتدر طالش رسید نامبرده با اتفاق یکی از مشوایش (فتح الله) و عده ای تفنگچی به خانقاه رفت و اهالی را از دفن اجساد مانع شد و سپس بمنظور

انتقامجویی و کینه دیرینه‌ای که با جنگلی‌ها داشت دستور داد یکی از پالاش‌های همراهِ وی سر میرزا را از بدنش جدا کند. رضا نام اسکاتانی باشا شده او سر میرزا را بریده و تحویل خان پالاش داد. نامبرده سر را ابتدا نزد برادرش امیرمقصد در بماسال و سپس فاتحانه بر پشت برده و تسلیم فرماندهان نظامی کرد. تشریفاتی که برای بردن سر بر پشت معمول شد بیشتر جنبه قدرت نمایی داشت و



سر بریده سریرا کوچک خان

فاجعه‌ی تاریخی کر بلا را زنده بینمود. مردمی که یکوقت زیر مقدم صاحب‌همین سره دسته‌های گل تار می‌کردند اینک بسان جورجگانی که آب جوش پلانغشان سر از پیر شده بیرون ریخته سه‌پشته بنماشا ایستاده بودند. در کاوشی که از جیب و پل میرزا از طرف سالار شجاع بعمل آمد تنها یک سکه نقره یک ریالی یافت شد بضمیمه یک سهری سجع کوچک و دیگر هیچ... سر میرزا را در مجاورت سر بازار خانه فعلی رشت آنجا که معروف یا نبارفت نوبل است مدت‌ها در مرآ

و منظر عموم قرارداد نندیس خالوقربان کرد، به منظور ابراز سمیت سردار سپه، سردار برسم از منان بطهران برد، گفته میشد که وزیر جنگ از این عمل خالو خشنود نگشته و حرکاتی که دلالت بر عدم رضایت داشته از خود نشان داده است **علی اکبر خان سنجانی** (سردار ناصر) که خالوقربان را در یکی از جیبانهای طهران (ناصر خسرو) دید بر بان کردی که چند نفر نیز حضور داشته‌اند بوی دشتام سخت داد و او را تنگ حامه کرد معرفی کرد و علت این دشنام آنکه چرا سر ولی نعمت خود را برای دشمن آورده است.

بدستور سردار سپه میرزا کوچک خان را در کورستان حسن آباد محل آتش نشانی قلی) دفن کرده بعداً یکی از مردان نیک نهاد که اربابان قدیمی میرزا کوچک خان بود (**کاس آقا حسام**) او را محرمانه از کورکن تبعول گرفت و برشت برد و در محلی موسوم به **سلیمان داراب** بچاک سپرد و این همان حاتی است که در یازدهم آذرماه هر سال مراسم برباودسته‌های گل باین آرامگاه شامی شود.



متفیدی کاس آقا حسام (حاجان)
اردوستان صمیمی میرزا کوچک

در شهر بور یست که آزادبخواهان کیلان تصمیم گرفتند حسد میرزا را با تشریفات شایسته‌ای از خانقاه برشت حمل کنند مصادف با حلو گیری مقامات دولتی شدند ناگزیر ساده و بدون کشمکش حسد برشت منتقل و در حواری سر مدقون گردید و بدین طریق طومار زندگی مردی که با پاینده بودن بدینانند و

اخلاق ، آزادی و استقلال کشورش می‌آسدیشید و بسمادت ابناء وطنش عشق می‌ورزید و در جمیع این احوال ، روح غیرقابل انحراف و انقیاد داشت در نوردیده شد و شعله عمرش که با همه کوتاهی مواحه با یادهای مخالف و ماجراهای غم‌انگیز بود خاموش گردید .

شاعر آزاده کبلانی خلیل دانش پژوه که از خدمتگزاران فرهنگ بوده

تصنیف زهرا متعاقب مشاهده سر بریده میرزا سروده است :



زبا اسکندری

(۱)

قرارات	تا برتم توان و تا قرار است
شرارت	دردل هراز کرده ات شرارت است
غبار است	درسینه ام از شیوه ات غبار است
ریار است	نی درخورشان تو شهریار است

ای وطن ! تو آباد نمیشی - ملت ! تو آزاد نمیشی
ایدل ! دگر شاد نمیشی چرا که ماملولیم جهولیم
بی دانت و فضولیم بی دانت و فضولیم

(۲)

جبین است	این سر که سر بلند و مه جبین است
زمین است	یا آفتاب و ظالع زمین است
عجین است	خاکش ز عشقت ای وطن عجین است
نه این است	انصاف ده که هزد سر نه این است

ای وطن ! تو آباد نمیشی - ملت ! تو آزاد نمیشی
ایدل دگر شاد نمیشی چرا که ما ملولیم جهولیم
بی دانت و فضولیم بی دانت و فضولیم

(۳)

وطن بود	این قهرمان مدافع وطن بود
شکن بود	لشکر کش و شجاع و صف شکن بود
رمن بود	یزدان صفت بجنگ اهرمن بود
ومن بود	کی مثل ما بفکر ما ومن بود

ای وطن ! تو آباد نمیشی - ملت ! تو آزاد نمیشی
ایدل دگر شاد نمیشی چرا که ما ملولیم جهولیم
بی دانت و فضولیم بی دانت و فضولیم



حاجه تاجدار سمیعی فرحمنک و عطیوتیان و امور حبریہ
رنا اسماعیل معروف بہ حاجی آقا رنا علیہ
مؤسس و مدیر جابخانہ غرورہ اولولائی رشت

فصل چهاردهم

www.tabarestan.info
تبرستان

سر نوشت صابر صرّان انقلاب

www.tabarestan.info
تبرستان

مفلوب شدن بحق گوارا تر از پیروزی
بیاطل می باشد .

منتسکیو

خالو قربان : سردار سپه متعاقب تسلیم خالو قربان بوی درجه سرهنگی داد و بسایر سران کرد نیز علی قدر مرا تبهم درجات نظامی اعطای نمود و همه را برای جنگ با اسماعیل آقا سمینقو باذریابجان فرستاد کریم خان گرد که روزگاری در درشت حکومت فعال مایشائی داشت از عمل خالو قربان در تسلیم شدن بقواء دولت ناراضی بود حتی در یجبوحه جریانات تسلیم ، یکی دوبار تصمیم بمخالفت گرفت و از اینکه او را بیازی نگرفته اند قصد داشت از تسلیم بدولت سر باز زند و از خالو قربان جدا شود لیکن بمعانفت و تقاضیش مواجه گردید که او را از این عمل برخلاف عقل ، بر حذر داشتند .

نامبرده در یکی از روزهای نبرد با قواء سمینقو که خاطر ارات شبرین دوران حکم فرمائیش را در درشت بیاد آورد و یا ذلت و تکتبت این ایام مقایسه نمود سخت بهیجان افتاد و از فرط عصبانیت خالو- قربان را مورد حمله قرارداد و بعد از جمله دشنام کردی مودزش را کشید و وی را بقتل رسانید .

اگر توانیم آزاد زندگی کنیم ، بهتر است
مرگه را با آغوش باز استقبال کنیم .
سازندگی

مهمه در میان کردها و قواء نظامی دولت پیچید و پیش از آنکه
چند نفر دیگر بممول شعله‌های این محاسبت شوند وی قلمی در جهان



آی حسیں جودا

ارده و پهنه آید او و برادرش پیر را مراد برانک و حه کرد دیگر
از هم فکراتش را دستگیر و علهران سره و حه را باهر سردار سه
پیر باران کردند .

شرح تفصیلی تسلیم کردهای مسلح گیلان و اعزامشان بسوی آذربایجان بمنظور جنگ با اکراد شكاك که در رأسشان اسماعیل سمینتو قرار داشت و بالاخره پایان کارشان را دوست داشتند ما آقای حسین جودت که از فرهنگیان بنام و آزمان در متن حوادث و جریانات انقلاب حاضر و ناظر ماجراها و رویدادها بود خواهش ما تفهیم نموده که با عرض تشکر از معطله قسمتی از یادداشت های مزبور در اینجا نقل میکنیم :

موقعی که سردار سپه در عرض مشغول رسیدگی با مورد و مطالعه در باب پایان دادن بکار جنگ بود. میرزا میرزا کوچک خان و یاران او که در جنگل بسر میبردند بقیه دو انزلی بند بیلوفا امروز (جمع شده و درباره آینده خود فکر میکردند. کلیه قواء ، خ حاک ابران را ترک کرده و بیجا رفتند و چندین کشتی خالی در ساحل ا. ا. انزلی گذاشته بود تا آنهایی را که بایل بر رفتن روسیه اند ساکو سردار سپه نامه ای نوشت و روضه انقلاب از کرد و غیر کرد تأکید میشد که هر چه بود در سرف پاکه حرکت کنند و با بقواء دولت تسلیم شوند و بهانه طاعن آراسته ای که در این اسرار و تأکید دخالت داشت این بود که دولت شوروی با دولت امران قرارداد بسته و راه تجارت شوروی با ایران که گیلان است باید از هر گونه اغتشاش و ماعتی مسموم و پاک باشد حتی برای عزیمت بیجاکو سرب الاحل بر تعیین میگردند و عملی شدن نظریاتشان را جدا از روضه دستجات انقلاب خواستار بودند .

در این وضع و حال بود که کلنل سالار نظام (که بعداً سر لشکر کوبال شناخته شد) و از تحصیل کرده های نظام اسلامبول بود و در کودتای ۱۲۹۹ جزء افسرانی بود که طهران را اشغال کردند و مورد اعتماد کامل سردار سپه بود بست نمایندگی دارد انزلی گردید و مأموریت داشت با روضه انقلاب تماس گرفته آنان را از رفتن بروسه باز دارد و بهمکاری با سردار سپه تشویق نماید .

درین رؤساء انقلاب مقیم انزلی احسان‌الله خان در درجه اول مخالف با تسلیم بود نظر باینش را سریعاً به کتلل سالار نظام گفت و اسرار داشت که سالار نظام عقیده او را حتماً با سردار سپه بگوید و بیان کند که او به واعید دولت و دعوت سردار سپه اعتقاد و اعتماد ندارد و معصم است که خود با رفقای همفکرش بطرف پاکو حرکت نمایند عملام شروع بکار کرد و یادادن پنجاه تومان بهر يك از نفرات، دست‌دهسته آنان را بکشتی نشانده روانه باد کوبه نمود و خود بدنیالشان رفت .

بعناد احسان ، شخصی مقتدر و با نفوذ ، خالوقریان بود که طبق قرار و مدار قبلیش با سردار سپه و اینکه با و قول و قناداری و همکاری داده بود توافق یاطنی تسلیم شدن داشت و اینک از عاصوبیت کتلل سالار نظام استفاده کرده در صد برآمد که با مذاکرات بیشتری با سردار سپه در تحکیم شرایط همکاری ، نمایندگان خود را برشت نزد سردار سپه بفرستد در این باره شودایی از سر دستهای کرد تشکیل یافت و در نتیجه ، نویسنده و بیکنفر از رؤساء کرد بنام خالوقمیر انتخاب شدیم که با تفاق کتلل سالار نظام برشت رفته با سردار سپه مذاکره نمائیم تا اقرار و مدار نهایی برای همکاری نزدیکتر کردها و قواء دولت داده شود .

کتلل سالار نظام يك ماشین سواری در اختیار داشت که من و خالوقمیر که جوانی رشید و خوش اندام و خوش قیافه بود با خود او در ماشین سواری جای گرفتیم و از انزلی بطرف دشت رهسپار شدیم . اتوموبیل ما نرسیده به پل عراق آنجا که راهدارخانه نامیده میشد توقف کرد اینجا مقرر فرماندهی سردار سپه بود . روس‌های تزاری وقتی که امنیاز ساختن راه بین انزلی و قزوین را تحصیل کردند بمباد ساختن راه در فاصله‌های مبین راه دارخانه‌هایی که شامل دو اطاق بود جهت سکونت مراقبین جاده و دریافت باج راه ساخته و از هر عابری میلیتی دریافت میکردند و برای آنکه اشعاس و وسایل نقلیه بدون پرداخت باج راه عبور نکنند در مقابل راه دارخانه تهری بلند متصل بزنجیر نصب کرده که هنگام فرود آمدن تیر روی دو پایه طرفین جاده ، عبور وسایل نقلیه ممنوع و راه مسدود میگشت و بمجرد پرداخت باج ، مجاز و آزاد میگردد . اطاق‌های راه دارخانه گرسی بلند و با چند پله بکف جاده مربوط میشد

بعضی آنکه ما از اتوموبیل خارج و بطرف راهدارخانه برای افتادیم امیر موق و سرهنگ قریب برای اینکه زودتر از نتیجه مأموریت سالار نظام آگاه شوند در ایوان راهدارخانه ظاهر شده از پله‌ها پائین آمده ما را استقبال کردند کفل سالار نظام با چند کلمه بطور اختصار خوش بینی خود را از این مأموریت برقای نظامی خویش حالی نمود هنوز از پله‌های ساختمان بالا نرفته بودیم که سردار سپه نیز در ایوان ظاهر شد و شخصاً ما را استقبال کرد و باطاق اول و سپس باطاق دوم هدایت نمود.

اطاق اول با دو سه نیمکت مستعمل و یک میز و اطاق دوم با دو نیمکت مدرسه‌ای و یک سیز مندرس عیله شده و در پشت میز یک صندلی کهنه قرار داشت پاشاره و تکلیف سردار سپه نمایندگان کردها روی نیمکت نشستیم و خود سردار سپه روی صندلی پشت میز قرار گرفت.

هنگام ورود باطاق دوم دو نفر روس هم روی نیمکت مقابل نیمکت ما نشسته بودند که با احترام ورود سردار سپه از جای خویش برخاستند و دوباره نشستند اولین سوالی که سردار سپه از نویسنده کرد این بود که این آقایان را شما می‌شناسید؟

پاسخ گفتم بلی یکی کنسول روس مقیم رشت و دیگری کنسول روس مقیم انزلی می‌باشند.

مجدداً پرسید اینها چه جور آدمهایی هستند.

با قدری تأمل جواب دادم که تا دیروز منافشان اقتضا میکرد که با انقلابیون همراه باشند و آنان را برای کشتنیدن با انقلاب و پیش راندن تا قلب هندوستان تشویق کنند اکنون که بوسیله سفیر خود در و تمشتن در طهران با دولت مرکز سازش نموده اند لوله توپهای کشتی‌های جنگی را بروی انقلابیون کشیده و تکلیف میکنند هر چه زودتر بندر انزلی را تخلیه و بسوی باکو حرکت کنید.

از این سراحت لجه من سردار سپه خوشی آمد و علامت رضایت در قیافه اش ظاهر گشت در این هنگام، کنسول‌ها که حتماً چیزی از این سوال و جواب دستگیرشان شده بود بدون اینکه بما اعتنا کنند با سردار سپه خدا حافظی نموده و از اطاق خارج شدند پس از رفتن آقایان کنسول‌ها سردار سپه پرسید بفرمایید به بینم خالوقریان و رقای اوچه پیشنهادی دارند؟

خالوقنبر که مرد غامی بی سوادى بود چیزی نمیگفت و تنها طرف گفتگوی سردار سپه من بودم .

من در جواب سردار سپه گفتم که خالوقربان بنمیدانی که نزد شما نموده وفادار است و تاکنون هم آثار سببیت و همکاریش را مشاهده نموده‌اید که بدون هیچ مقاومت ناانزلی عقب ننسته است! اکنون بمنظور همکاری سه پیشنهاد و تقاضا دارد یکی آنکه این قرآن جاپ اسلامبول که شخصاً یا و داده‌اید بوسیله حسن فرستاده‌اند که در پشت آن شما که سردار سپه و نماینده دولت هستید بنویسید و سر کنید یاد کنید که بخالو قربان و رفقای وی که برای همکاری با شما حاضر شده‌اند خیانت نشود و جان و مالشان در امان باشد . دوم اینکه مجاهدین کرد پیش از چهار ماه است از کیمنه انقلاب حقوق نگرفته‌اند پولی فرستاده شود که حقوق موقوفشان پرداخت کرده سوم آنکه حرکات دادن کلبه نفرات مجاهد کرد از انزلی بر پشت دقماً واحده مقدور نیست موافقت شود که دسته دسته یا تجهیزات مربوطه بپردسته اعزام شوند .

سردار سپه بدون هیچ گونه بحث و مذاکره‌ای با هر سه پیشنهاد موافقت کرد سرهنگ قریب را احضار نموده با او دستور داد بیانش شاهی رفته سی هزار تومان پول نفره بیاورد - درباره اعزام تدریجی نفرات هم موافق بود نهایت آنکه تأکید مینمود که عده شاه هر آن که در حدود هفتصد نفر بودند زودتر بر پشت بیابند تا دوش بدوش نفرات قزاق به پیشروی در جنگل مبادرت ورزند. سردار سپه در این وقت باصراحت کامل چنین بیان مینمود که این قزاقها که از طهران آمده‌اند فقط چند ماهی تمرین نظامی دارند و برای وجاه جنگل آشنا نیستند بخالوقربان بگوئید شاه مراد را با عده اش زودتر روانه نماید و مطلق لباس نشوند زیرا لباس بقدر کفایت در پشت موجود است و اما در مورد تعهد کتبی در پشت قرآن سرهنگ قریب دستور داد برود از شهر آخوندی را برای انجام تشریفات همراه بیاورد . نظر باینکه نویسنده با آخوندهای بی سواد و متظاهر بدین داری چندان میانه خوبی نداشتم بلافاصله گفتم احتیاج با آوردن آخوند نیست اجازه بفرمائید مطلبی که باید در پشت قرآن نوشته شود من قبلاً اشته کرده و قرائت کنم پس از موافقت در عبارات آن در پشت قرآن مینویسم و امضاء خواهی نمود .

سردار سپه گفت بسیار خوب شما بگوئید خود من می‌نویسم در این وقت قرآن را از من گرفته قلم در این داشت و دوستی را که در کمال سادگی انشاء نموده بودم خواندم و بعد یادقت و تأیی دیکته کردم و سردار سپه نوشت و امضاء نمود خطش خوانا و از لحاظ املاء بی غلط بود .

با خانم یاقین ظهر نویسی قرآن سرهنگ قربتیر از بانک‌ساهی پولهای نفره را در کیسه‌های متقال بایک درشکه دم‌در راهدارخانه حاضر کرده و گزارش آنرا بسردار سپه داد .

کار مأموریت مانع شده بود میخواستیم اجازه مراجعت بگیریم در این وقت سردار سپه از من پرسید خود شما در کیلان بجه کاری مشغول بودید گفتیم کار مدارف بعهده این جانب بود اظهار داشت دیروز حاجی میرزا حسن رشدی به ملاقات من آمده بود و از دیدن اوضاع مدارس و بی پولی و نرسیدن حقوق معلمین شکایت داشت شما اگر حاضر باشید بوزارت مدارف تلگراف میکنم حکم تسدی شمارا صادر کرده بفرستند و بروید و مدارس اینجا را که در حال حاضر تق و لقی شده است مرتب کنید .

سردار سپه گفت من اکنون بسمت نمایندگی عده‌ای نزد شما آمده‌ام اگر در اینجا قبول شغلی نمایم بد تمبیر میکنم و اعتماد کسانی که مرا است نمایندگی فرستاده‌اند منزلزل خواهد شد اجازه بدهید به انزلی برای ابلاغ آنچه موافقت شده است بروم .

سردار سپه ازین اظهار نظر من ناراحت نشد و با گرمی از من و خالو قنبر خدا حافظی کرد و در همان اتومبیل کلنل سالار نظام به انزلی مراجعت کردیم . محض ورود به انزلی مشاهده شد آن عده از انقلابیون که مایل به همکاری با سردار سپه نشده‌اند گرم گرم حرکت بطرف یاکو میباشند .

اما کردها از قبول شدن پیشنهادشان خرسند شدند - پول ارسالی بین نفرات تقسیم گردید و ظرف عدت کمی شامیراد با هفتصد نفر از کردهای قسمت خود بهرشت حرکت نمود. و بدون فوت وقت همراه باقوای قران بطرف جنگل رفتند. شامیراد پس از خاتمه کار جنگل بدرجه باوری در ارتش مشغول خدمت بود در حال حاضر ممکن است جزء افسران بازنشسته باشد .

اما خالو قنبر که با من در ملاقات با سردار سپه حضور داشت در جنگ قوای کردها یا لاهوتی در تبریز کشته شد که شرح آن در جای دیگر مذکور خواهد افتاد.

تعداد نفرات و تجهیزات کردها در اواخر انقلاب - میدانیم که
 نخستین نفرات کردها کسانی بودند که در کوههای خلخال و گیلانستمول بنگار
 تبع رذن گونما و جمع آوری کتیرا بودند .

خالو قربان سردسته عمده‌ای از این گروه بود که در اوایل کار جنگل و قیام
 میرزا کوچک خان ، خود ورقابیش نزد میرزا رفقه تفنگ و یاوردی گرفتند
 و در رد و خوردنها شرکت داشتند .

چون در جنگها ورد و خوردنها تهور و رشادتی از خود نشان دادند حای
 خود را در جنگل باز کرده و با گرفتن جیره و حقوق ، زندگی نسبتاً مرفه‌ی
 پیدا نمودند و اغلبشان متأهل شده و خانه و رندگی فراهم نمودند و از وسع خود
 راضی بودند همین جهت اقوام و آشنایان دور و نزدیک را از بواحی دور ساختند
 لرستان ، بگیلان ، قراخانه و آنان را بجز که مجاهدین وارد نمودند و هر یک
 از این گروه که تهور و رشادتی نشان میدادند چندتن از کردهای دیگر را زیر
 دست گرفته خود رئیس و سردسته آن‌ها میشدند و حقوق بیشتری دریافت میداشتند
 در بین آنها عمده‌ای نیز برای خود اسب خریده و جزء مسلحین سوار قرار گرفته
 برای اسب خود علقی دریافت میکردند سلاح این گروه در اوایل کار منحصر
 تفنگ بود و بتدریج تعدادی موزر از گوشه و کنار جمع آوری شده و بین سردسته‌ها
 تقسیم گردید .

هنگامی که قشون سرخ به بندر امزلی میآمدند یا خود مقدار زیادی مهمات آورد
 و این مهمات بین دستها و حوخمها بخش گردید و هر جوخه دارای یک شست تیر
 شد و چندتن از نظامیان که در بین مجاهدین بودند با چند عرابه توپ تشکیل توپخانه
 را دارند و رؤسای توپخانه ارسنی بودند که در سنگ تیریز یا لاهوتی کشته شدند .

رو بهمرفته مینوان گفت که پس از وارد شدن قشون سرخ به بندر پهلوی و
 مهماتی که توسط آنان بگیلان آورده شد املحه و تجهیزات مجاهدین مخصوصاً
 کردها تکمیل گردید و این تجهیزات بعداً در جنگهای سمیتقو و جنگ بالاهوتی
 بنگار افتاد و از آن بهره‌برداری گردید .

سردار سبه پس از تحویل گرفتن نفرات شامزاد که طبق قول و قرار
 از بندر امزلی برشت آمده بودند ، جمع کسب اسب و اسلحه و غیره را در
 ساخت که دوش بدوش نفرات فرود می‌رفتند و اسبها را پیش می‌بردند و خود
 سردار سبه بعلت کارهایی که در هر یک از این جنگها بر او نثار انحرکت کرد .

امانیت به بقیه قوای کرد که در بند انزلی بودند دستور داد که کلا از راه دشت بقزوین و از آنجا بزنجان بروند و در آنجا متمرکز شده منتظر دستور باشند.

در همین حال از خالو قربان و سایر رؤسای مهم کرد دعوت کرد که بهران آمده چند روزی را میهمان سردار سپه باشند.

در این موقع سردار سپه منزلی در مقابل مدرسه نظام در خیابان سپه داشت که قدری بالاتر از سردرب سنگی بود اکنون نیز در ورودی این خانه در جنب سردرب سنگی قرار دارد.

خالو قربان و خالو کریم و خالو مراد و یار مراد و خالو قنبر بر حسب دعوت سردار سپه پس از اعزام قوای خود بزنجان وارد تهران شده و در همین منزل در سه اطاق قسمت جنوبی پذیرائی شدند. پس از چند روز توقف بنا به پیشنهاد سردار سپه با اتوموبیلهای سواری ارتش جهت زیارت بقم رفتند و بعد از مراجعت از قم سردار سپه آنان را حاضر کرد که با نفرات مقیم زنجان ساوجبلاغ مگری (که امروز آنجا رامیان میگویند) رفته و خود را برای جنگ با مستقیم آماده کنند.

در این موقع خالو قربان بقلب سالارظفر عفتخر گردید و خالو کریم و خالو مراد برادرش در جسر هنگی و باوری دادند و دیگر خالوها نیز علی قدر امر آنها بدرجات پائین تر سراز شدند.

سردار سپه آقای امیر موقر را بسمت فرمانده کل و رئیس ارکان حرب قوای سالارظفر تعیین نمود و شاهزاده روح الله میرزا را به فرماندهی توپخانه و قسمت مهندسی منصوب کرد و تقریباً کارها رو به راه و نزدیک بود که رؤسای کرد بطرف زنجان حرکت کنند ولی يك نگرانی مختصر برای خالو قربان و سایر سران کرد باقی بود و سردار سپه این نگرانی خود را باین طرز بیان میکردند:

ما کردها با خلوص نیت دست همکاری بشما داده ایم و بشخص شما اعتماد کامل داریم و شما هم تا این تاریخ ما را آموخته اید و میدانید که در راه اصلاحات و امنیت کشور جان برکف آماده خدمتیم تنها نگرانی ما این است که در ارکان حرب این عده افسرانی را که مأمور کرده اید مبادا از یسوادى ما کردها سوء استفاده کرده و گز افشائی بعضی برسانند که باعث تفرقه و نفاق و بدنامی در نزد سردار سپه باشد و ما را در پیشگاه دولت بدمعرفی کنند در صورتی که خدای نکرده چنین شود تکلیف ما یسوادها چیست بخت درباره این مشکل قدری طول کشید و همه در

صد بودند که راه حلی پیدا شود تا کردها بارکان حرب عده خود اعتماد پیدا کنند ولی با اینکه دوسه جلسه بود راه حلی پیدا نکردید .



پس از آنکه نویسنده و خالو فقیر مأموریت خود را در پشت انجام داده و به انزلی مراجعت نمودیم دیدیم عده ای از انقلابیون متقیم انزلی که مایل به همکاری با سردار سپه نبودند با گرفتن خرسی راه هر نفر پنجاه تومان از صندوق انقلاب یا کشتی های قتون سرخ که در ساحل انزلی لنگر انداخته بود بطرف پاکو حرکت کرده و عده ای نیز که میل رفتن نیاکو نداشتند و باروش میرزا کوچک خان و جنگل موافق بودند از طریق کتاره به سپاه جنگل شدند ولی بجاهدین کرد کاملاً با ساز و برگ و مهمات فراوانی که در اختیار داشتند عده ای پرشت و بقیه بسوی ریحان روانه گردیدند .

نویسنده نیز که مایل بر رفتن بر وسیه نبودم و بعلاوه از این انقلاب پر از اغتشاش سر خورده و ناراضی بودم در پشت حاجی میرزا حسن رشیدی که سمت کفالت فرهنگ را دارا بود تماس گرفته مأمور شدم که بنهران آمده و با اولیاء وزارت فرهنگ تماس گرفته در باره تأمین بودجه معارف گیلان اقدام لازم بنمایم و بخواهم که هر چه زودتر اعتبار کافی جهت مدارس حواله نمایند . روی همین مأموریت به اتفاق اسمعیل شیرنگ که از فرهنگیان گیلان بود بنهران حرکت کردم . پس از ورود بنهران بکمک دو نفر از صاحب معتمدان وزارت معارف آقای **هائری** و آقای دکتر صدیق اعلم جهت تأمین بودجه فرهنگ گیلان اقدامات عمر بخشی بعمل آمد که لازم است در اینجا از کمک و مساعدت و راهنمایی آنان تشکر کنم .

در آن ایام آقای **علی اکبر خان داور** ریاست تعلیمات را بعهده داشت و آقای دکتر صدیق اعلم اردوستان نزدیک داور بود . آشنائی من با آقای دکتر صدیق اعلم از گیلان شروع شد و سبب گردید که بوسیله ایشان با داور ملاقات کنم و ترتیب کار بودجه معارف گیلان داده شود آقای داور ضمن موافقت با بودجه فرهنگ گیلان از من خواستند که بگیلان مراجعت کنم و در معارف آنجا مشغول کار شوم ولی قبول این مأموریت بر اعم من مقدور نبود زیرا که بر اثر تحولات اخیر یکنوع جبهه پهن هائی وجود داشت و مانع از این بود که من بتوانم در گیلان بخوبی انجام وظیفه نمایم بالاخره آقای داور که معاذیر مرا